

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

مقدمه

بحث و گفتگوی ما پیرامون اثبات حرمت «ضد خاص» به واسطه امر به شیء، از طریق «مسلک تلازم» است. ، مقدمه نخست در مسلک تلازم، این قاعده کلی بود که: «كُلُّ ضِدٍّ مُتَلَازِمٌ مَعَ عَدَمِ ضِدِّهِ الْآخَرِ»؛ به این معنا که هر ضدی با عدم ضد دیگرش ملازمه دارد.

در جلسات گذشته (روز گذشته و سه شنبه) ملاحظه فرمودید که برخی این مقدمه را پذیرفتند و گروهی نیز ابتدا برای اثبات آن استدلال نموده، اما در نهایت استدلال خود را پس گرفته و بر آن اشکال وارد کردند. آخرین کلامی که در نقد این مقدمه مطرح شد، برگرفته از کتاب شریف «تهذیب الاصول» (تقریرات درس مرحوم امام خمینی) بود.

نقد روش شناختی به استدلال و اشکال امام خمینی

لازم است پیش از ورود به جزئیات، یک نکته روش شناختی را که بسیار حائز اهمیت است، تبیین شود. نقد ما به دیدگاه بزرگانی همچون مرحوم امام خمینی، بیش از آنکه محتوایی باشد، یک نقد روشی است.

اشکال مطروحه در «تهذیب الاصول» این بود که «عدم» - حتی اگر عدم مضاف باشد، مانند «ترک الصلوة» - هیچ گونه

شیئیت و بهره ای از هستی ندارد («لا شَیْئَیَّةَ لَهُ»). بنابراین، نمی توان برای آن محمولی در نظر گرفت و ادعا کرد که

«ترک الصلوة» با «ازاله نجاست» متلازم است. زیرا عدم، قابلیت اتصاف به صفات وجودی (مانند تلازم) را ندارد و هر چه در این باره گفته شود، صرفاً بازی با الفاظ است.

اما پرسش بنیادین و روش شناختی ما این است: آیا ما در حل این مسئله اصولی، باید به داوری «عقل دقیق فلسفی» (الدقة

العقلیة) مراجعه کنیم یا باید «عرف عقلا» را حکم قرار دهیم؟

وقتی گروهی از اصولیین مدعی می شوند که «ازاله» با «ترک الصلوة» متلازم است، ما برای صحت سنجی این گزاره باید «درب خانه» چه کسی را بزنیم؟ عقل یا عرف؟

جایگاه عقل و عرف در مسائل اصولی

اگر بخواهیم با معیار عقل دقیق فلسفی داوری کنیم، حق کاملاً با مرحوم امام خمینی و همفکران ایشان است. عقل حکم می کند

که برای «عدم» هیچ محمولی نمی توان قرار داد. شما می توانید برای «ازاله»، «نماز» یا «نوم» (خوابیدن) که امور وجودی

هستند، محمول بیاورید، اما اسناد دادن محمول به «ترک الصلوة» که عدم است، ناصحیح است. نظیر بحثی که در فلسفه مطرح

می شود: «عَدَمُ الْعِلَّةِ عِلَّةٌ لِعَدَمِ الْمَعْلُولِ». ما مکرر عرض کرده ایم که این تعبیر مسامحه در تعبیر است؛ زیرا عدم علت، چیزی

نیست که بخواهد علت برای چیز دیگری شود. بیان دقیق عقلی آن است که بگوییم: «عَدَمُ الْعِلَّةِ وَ عَدَمُ الْمَعْلُولِ»؛ یعنی این دو

عدم با هم هستند، نه اینکه یکی علت دیگری باشد.

بنابراین، در نگاه عقلی محض، سخن «تهذیب الاصول» متین است. اما توجه داشته باشید که ما در علم اصول فقه بحث می کنیم

و هدفمان استنباط حکم شرعی و ثمره فقهی است. در مسائل اصولی - همانند بحث ظواهر و اصول عقلائییه - روش صحیح،

مراجعه به بنای عقلا و فهم عرفی است.

سؤال این است: آیا عرف، اگر به او بگوییم «ازاله نجاست» با «عدم نماز» یا «عدم نوم» یا «عدم سخنرانی» ملازمه دارد، ما را

تخطئه می کند؟ خیر. عرف دقیق (و نه عرف مسامحه گر و بی دقت) این ملازمه را درک و تصدیق می کند. عرف این دو را ملازم و

همراه یکدیگر می‌بیند.

کارکرد عرف در قلمرو تقنین

ممکن است اشکال شود که آیا اینجا جایگاه مراجعه به عرف است؟ پاسخ مثبت است. یکی از کارکردهای مهم عرف، «عرف پیرامون تقنین» است (ر.ک: فقه و عرف). همان‌طور که در تفسیر کلام شارع به عرف رجوع می‌کنیم، در پیرامون قانون‌گذاری و فهم روابط میان احکام نیز عرف مرجعیت دارد. به عنوان نمونه:

● ما می‌گوییم «تخصیص اکثر» مستهجن است؛ این استهجان عرفی است.

● جمع بین عام و خاص را «جمع عرفی» می‌نامیم.

● جمع بین مطلق و مقید و همچنین حکومت اظهر بر ظاهر، همگی مبتنی بر فهم عرفی است.

● در حل تعارض میان ادله نیز غالباً از عرف یاری می‌گیریم.

در محل بحث فعلی نیز مسئله همین‌گونه است. ما می‌خواهیم بدانیم آیا وقتی شارع به چیزی امر می‌کند، عرفاً از دل این امر، نهی از ضد آن استخراج می‌شود یا خیر؟ آیا از امر به «أَزِلِ النَّجَاسَةَ عَنِ الْمَسْجِدِ»، حرمت اشتغال به نماز، خواب یا مطالعه فهمیده می‌شود؟ اینجا است که ما می‌خواهیم قانون را عرفی کنیم. یکی از بیان‌های این مسئله «مسلک مقدمیت» بود و بیان دیگر «مسلک تلازم» است. بنابراین تعجبی ندارد که در اینجا نیز دست به دامان عرف شویم. نتیجه آنکه: طبق نظر برگزیده، مقدمه اول («كُلُّ ضِدٍّ مُتَلَازِمٌ...») از منظر عرفی و عقلایی تمام است و اشکال هستی‌شناختی و فلسفی وارد شده بر آن، در فضای تقنین و استنباط فقهی خللی ایجاد نمی‌کند.

نکته ای بر اساس پاسخ به سوالات

نکته میانی که باید به آن توجه داشت این است که بحث «استلزامات» با بحث «تلازم» متفاوت است. وقتی می‌گوییم «ازاله» با «ترک الصلوة» متلازم است، می‌خواهیم به این نتیجه برسیم که چون این دو «متلازمان فی الوجود» هستند، پس «متلازمان فی الحکم» نیز خواهند بود.

اما بحثی که مرحوم مظفر (در اصول فقه) مطرح کرده و آن را تحت عنوان «استلزامات عقلیه» آورده است، ناظر به این است که «امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام است». مرحوم مظفر متأثر از روش مرحوم محقق اصفهانی، این مباحث را در باب استلزامات برده است. این یک بحث ساختاری است، نه لزوماً محتوایی. اینکه مرحوم مظفر بحث را در بخش استلزامات عقلیه قرار داده، به این معنا نیست که ایشان لزوماً از روش استدلال عقلی محض استفاده می‌کند؛ بلکه خود ایشان در محتوا از «مسلک تلازم» بهره می‌برد، نه «مسلک استلزام» (اگرچه در ساختار کتاب، آن را ذیل استلزامات آورده است). بنابراین، نباید تصور کرد که چون نام بحث «استلزامات عقلیه» است، پس راه هرگونه تمسک به عرف بسته است.

مقایسه مسلک مقدمیت و مسلک تلازم

در اینجا لازم است تکلیف خود را با دو مسلک موجود روشن کنیم.

۱. مسلک مقدمیت: برخی قائل بودند که «عدم ضد، مقدمه وجود ضد دیگر است»؛ یعنی ترک نماز، مقدمه انجام ازاله است. در اینجا رابطه، رابطه «مقدمه و ذی مقدمه» است. ویژگی این رابطه، «تقدم رتبی» مقدمه بر ذی مقدمه است.

۲. مسلک تلازم: در این دیدگاه، می‌گوییم «ترک الصلوة» با «ازاله» متلازم (همدوش و همراه) هستند.

نکته مهم این است که این دو مبنا با هم قابل جمع نیستند. اگر قائل به مقدمیت شدیم (که مستلزم تقدم رتبی است)، دیگر نمی‌توانیم قائل به تلازم (که مستلزم هم‌رتبگی و معیت است) باشیم و بالعکس. اگر کسی بگوید من هر دو مبنا را قبول دارم، نشان‌گر آن است که معنای دقیق مقدمیت یا تلازم را دریافت نکرده است.

تدقیق در ماهیت تلازم: «تلازم در وجود» یا «تلازم در صدق»؟

بسیاری از بزرگان، از جمله مرحوم شهید صدر، تعبیر کرده‌اند که هر ضدی با عدم ضد دیگر «فی الوجود» متلازم است. معنای این سخن آن است که «وجود ازاله» با «وجود ترک الصلوة» در خارج متلازم‌اند.

این تعبیر، همان نقطه‌ای است که تیغ اشکال امثال مرحوم امام خمینی را تیز می‌کند؛ زیرا ایشان می‌گوید: «ترک الصلوة»

وجودی ندارد که بخواد با وجود ازاله پهلو بزند.

رأی برگزیده: ما برای فرار از این اشکال، در جلسه نخست این بحث تعبیر «فِي الصَّدَقِ» را به کار بردیم و اکنون نیز بر اصلاح آن تأکید داریم. نباید بگوییم تلازم در وجود، بلکه باید بگوییم تلازم در صدق و انطباق.

توضیح مطلب: «ازاله» در خارج یک وجود است. همین وجود واحد، هم مصداق «ازاله» است و هم مصداق «ترک الصلوة» (و ترک سایر اضداد). این گونه نیست که در خارج دو وجود مستقل داشته باشیم: یکی وجود ازاله و دیگری وجود ترک نماز که کنار هم نشسته باشند. خیر، وجود یکی است، اما عناوین متعدد بر آن صدق می کند. وقتی شخصی مشغول ازاله است، می توان به فعل او اشاره کرد و گفت: «این ازاله است» و همچنین صادق است که بگوییم: «این نماز نخواندن است».

بنابراین، عبارت صحیح که در برگه درسی نیز درج شده و باید به آن توجه داشت این است: «فرق بین عدم ضد فی جنب الضد الآخر و بین وجود عدمه فی جنب الضد الآخر». گزاره صحیح، گزاره اول است: یعنی عدم ضد (عدم نماز) در کنار و همراه ضد دیگر (ازاله) محقق است (به نحو صدق). اما گزاره دوم که بگوید «وجود عدم نماز» در کنار ازاله است، غلط است؛ زیرا عدم، وجود ندارد. پس تلازم را باید «تلازم در صدق» دانست، نه «تلازم در وجودهای متمایز».

نتیجه گیری در مورد مقدمه اول

با تمام این تفاسیل، موضع ما در قبال مقدمه اول («كُلُّ ضِدٍّ مُتَلَازِمٌ مَعَ عَدَمِ ضِدِّهِ الْآخَرِ») چیست؟

ما این مقدمه را می پذیریم و بر صحت عرفی آن شهادت می دهیم. اما باید هوشیار باشیم و فریب این پذیرش را نخوریم. قائلین به حرمت ضد، این مقدمه را تمهید می کنند تا بر اساس آن، مقدمه دوم و سوم را بنا کنند.

مقدمه دوم این است: «الْمُتَلَازِمَانِ فِي الْوُجُودِ، مُتَلَازِمَانِ فِي الْعُكْمِ». یعنی چون ازاله و ترک نماز با هم متلازم اند، پس هر حکمی ازاله داشته باشد (وجوب)، ترک نماز هم همان حکم را دارد (وجوب). و چون ترک نماز واجب شد، فعل نماز حرام می شود (مقدمه سوم).

نقد ما دقیقاً متوجه مقدمه دوم است. ما اگرچه مقدمه اول را پذیرفتیم و گفتیم این ها در «صدق» با هم متحد و متلازم اند، اما آیا لزوماً در «حکم» هم واحدند؟

عرف قبول دارد که ترک الصلوة با ازاله ملازم است، اما اگر از عرف بپرسید: «آیا ترک الصلوة هم تحت همان قانونی رفته که ازاله رفته است؟» پاسخ عرف منفی است. عرف می گوید نماز (به عنوان یک وجود) حکم خودش را دارد، ازاله هم حکم خودش را دارد. اما «ترک نماز» به ماهو ترک، مشمول حکم وجوبی که روی ازاله رفته، نمی شود.

بنابراین، همان طور که در متن برگه درسی (صفحه ۴۲۲) اشاره شده: «فالمقدمة الاولى تامة و وقعت موضع تسالمهم و قبولهم، نعم لنا في انتاجها ما قصد منها كلام سنشير اليه».

مقدمه اول صحیح است و ما برای خروج از انزوا (در برابر مخالفت مرحوم امام) به اجماع علما تمسک می کنیم، اما در اینکه این مقدمه بتواند آن نتیجه نهایی (حرمت ضد) را تولید کند، مناقشه داریم؛ زیرا مقدمه دوم ناتمام است.

مقدمه دوم: حکم متلازمین

مقدمه دوم ادعا می کند: «هر دو شیء متلازم، حکمشان واحد است». این گزاره شامل دو ادعاست:

۱. هر دو طرف تلازم (ازاله و ترک نماز) دارای حکم هستند.

۲. حکم این دو نمی تواند متفاوت باشد.

در اینجا سه دیدگاه عمده وجود دارد:

۱. گروهی قائل به تلازم در حکم به صورت مطلق هستند.

۲. گروهی مطلقاً انکار می کنند.

۳. گروهی تفصیل می دهند بین «ضدین لا ثالث لهما» (مانند حرکت و سکون) که متلازمین حکم واحد دارند، و «ضدانی که ثالث دارند» (مانند ازاله و نماز) که لزومی ندارد متلازمین آنها حکم واحد داشته باشند.

نکته پایانی: اهمیت تتبع و گستره شریعت

در پایان، تذکری روشی و تربیتی را لازم می دانم. مباحث علمی نیازمند تتبع دقیق و مطالعه عمیق است. متأسفانه گاهی مشاهده می شود که برخی بدون مطالعه کافی و تنها با دیدن یک روایت یا یک متن، به سرعت قضاوت می کنند.

این مسئله شباهتی دارد با بحثی که امروزه تحت عنوان «گستره شریعت» (The Scope of Sharia) توسط نواندیشان دینی

مطرح می‌شود. بحث بر سر این است که آیا شریعت در همه حوزه‌های زندگی بشر (پوشش، اقتصاد، مدیریت و...) نظرِ هنجاری (باید و نباید) دارد یا خیر؟

این نزاع، ریشه‌ای تاریخی دارد و حتی در دوران مشروطه نیز میان مشروطه‌خواهان (قائل به وجود منطقه الفراغ و امکان قانون‌گذاری توسط مجلس) و مشروعه‌خواهان (قائل به جامعیت مطلق احکام و انحصار تقنین به خدا) وجود داشت. ارتباط آن بحث با بحث ما در این است که در اینجا نیز بحث می‌کنیم آیا دایره حکم شرعی آنچنان گسترده است که حتی «ترک افعال» و «لوازم افعال» را نیز شامل می‌شود؟ آیا چون «ازاله» واجب است، لزوماً «ترک نماز» هم باید واجب باشد و «فعل نماز» حرام؟

این بحثی است که ان‌شاءالله در جلسه آینده با بررسی دقیق مقدمه دوم و دیدگاه‌های سه‌گانه پیرامون آن، پی خواهیم گرفت. دوستان حتماً برای فردا پیش‌مطالعه (یا به تعبیر دقیق‌تر: پیش‌فکر) داشته باشند و به کفایه و سایر منابع رجوع کنند. ان‌شاءالله در جلسه آتی به بررسی تفصیلی مقدمه دوم و اقوال مطرح در باب اتحاد حکم متلازمین خواهیم پرداخت.

الحمد لله رب العالمین